

نامه‌ئی از لوئی آلتوسر به‌رژى دبره

۱۲ خرداد ۱۳۹۴ منتشر شده در کتاب جمعه ۲۲

اول مارس ۱۹۶۷

رژى عزیزم

لايد حدس می‌زنى با چه علاقه‌ئى کتابت، **انقلاب در انقلاب** را خوانده‌ام. این کتاب به‌نظر من چکیده نظریاتی را در بر دارد که در ملاقات اکتریمان در پاریس اشاره‌وار بیان کرده‌ای. نوشته‌ای است روشن و جاندار، پرشور و به‌نحوی شورانگیز جالب توجه؛ و اگر دریافت من از نظراتت درست باشد، این مفاهیم صرفاً ادبی نبوده سیاسی نیز هست. نمی‌دانم در باب مسائلی که مطرح کرده‌ای چه متن‌های منتشر شده‌ئی در کوبا یا امریکای لاتین هست، با این وصف شک دارم که از چنین مفاهیمی برخوردار باشد و در نتیجه بتواند این‌قدر از لحاظ سیاسی مؤثر و پراهمیت باشد.

باری، پس از مطالعه کتابت، چندان هم خشنود نیستم. بگذار فوراً بگویم که این ناخرسندی می‌تواند ناشی از دو عامل باشد: (۱) ناآگاهی من از شرایط سیاسی حاضر در امریکای لاتین (تنها اطلاعاتم از مقاله‌های پیشین خود توست، همان چند مقاله‌ئی که در لوموند و عصر جدید می‌توان دید و آنچه فیدل در نطق‌هایش درباره آن گفته است)؛ (۲) این واقعیت که در کتابت دائماً به‌فلان رویداد یا بهمان حادثه اشاره داری، که بی‌شک خوانندگان از آن به‌خوبی آگاهند. اما برای من کاملاً بی‌معناست (در موارد بی‌شمار به‌رویدادها یا واقعیت‌های اشاره می‌کنی که احتمالاً من چیزی در باب آن نمی‌دانم).

در اثر (به‌قول خودت) «واکنش‌های»^{۱۱} مرا نیز به‌عنوان کسی که فعالانه درگیر قضیه نیست و خارج از گود ایستاده و به‌همین سبب هم از آن در امن و امان است و هم نمی‌تواند به‌روشنی آن را ببیند، به‌این مطلب اضافه کن.

من با در نظر داشتن این ملاحظات، می‌خواهم در باب آن چه نوشته‌ئی اظهار نظر کنم:

همه نظریاتم را زیر عنوان این **اظهار نظر کلی** قرار می‌دهم: نظریه‌های تو ممکن است کاملاً درست باشد. اما نوشته‌ات به‌طور ایجابی^{۱۲} درستی آن‌ها را اثبات نمی‌کند. به‌طور کلی کتابت فقط چیزی را ارائه می‌دهد که می‌توان آن را **برهان سلبی** (منفی)^{۱۳} خواند.

بگذار توضیح دهم. تو بررسی‌ات را با رد و حذف پیایی خطمشی‌های نادرست سیاسی، چه فرصت‌طلبانه و چه خودانگیزگه‌گر^{۱۴} در واقع دفاع از خود مسلحانه شورش تروتسکیستی اتحادیه کارگری، تبلیغ مسلحانه و غیره) آغاز می‌کنی. در مورد هر یک از این‌ها استدلال تو کاملاً قانع‌کننده است: یعنی دلایل و فاکت‌هایی را به‌میان می‌آوری که هم بی‌چون و چرا هستند و هم آن اندازه هماهنگ^{۱۵} که گفتار تو را مستدل و مستند می‌کند. از مطالعه این بخش‌های واضح و روشن و مستند بسیار چیزها آموختم. از این روست که می‌گویم برهان خلف تو خوب است.

حاصل این طرز کار، ایجاد فضای سیاسی و تئوریک معینی است. با حذف و کنار گذاشتن خطمشی‌های گوناگون، در حوزه مورد بررسی؛ بیش از چند مشی (از نظر تو، مشی چین و ویتنام) باقی نخواهد ماند. و اگر آن‌ها نیز از معادله خارج شوند، تنها یک خال باقی می‌ماند که آن‌گاه می‌توان با یک تئوری جدید این فضای خالی را پر کرد.

اما یک لحظه صبر کن. یکی از جالب‌ترین نکات کتابت آن‌جاست که تئوری‌های چینی و ویتنامی را به‌نقد می‌کشی. جالب است، زیرا به‌قصد یک بررسی تطبیقی از موقعیت تاریخی این دو کشور آغاز می‌کنی و درست ماهیت همین تئوری‌ها که به‌منظور نقد، مورد بررسی قرار داده‌ای، تو را به‌مطالعه تاریخی شرایط این دو کشور وادار کرده‌است. اما در مورد تئوری‌ها و موضع‌گیری‌های پیشین، تو به‌این اکتفا کردی که آن‌ها را از طریق نقد و بررسی **تناقضات درونی خود آن‌ها**، یعنی تناقضات نظام پیش‌نهاد^{۱۶} آن‌ها رد کنی. مثلاً بنا به‌تعریف تو “دفاع از خود مسلحانه” – پیش‌تاز – با مفهوم خود آن (عدم تحرک، که یا سازشی ضمنی با دشمن طبقاتی را در خود دارد، و یا اینکه متضمن آسیب‌پذیری مفرط است) رد می‌شود؛ در مورد انقلاب مداوم تروتسکیسم، نیز مفهوم خود آن است که محکومش می‌سازد (این امر که هر دهقان و یا کارگر سوسیالیست شمرده می‌شود، یا این اعتقاد که برای تسخیر قدرت تنها کار لازم، اعتصاب عمومی انقلابی است. خلاصه، طرز برخورد با

کارگرائی¹¹ به‌مثابه روکش مناسبی برای همه چیز، و سرانجام انکار تاریخ¹² تروتسکیسم، با غوطه مدام آن در ورطه متافیزیک و غیره). همین مطلب را در مورد مفهوم اسطوره‌ای رابطه بین حزب و نیروی چریکی (در حالی که حزب و رهبری آن در شهر است و از دور جنگ چریکی را رهبری می‌کند) می‌توان گفت. اما در مورد ویتنام و چین با پیروزی‌های تاریخی سر و کار داریم: نه تنها مفهوم خود آن‌ها به‌هیچ وجه محکومشان نمی‌سازد، بلکه دوامشان به‌آن است و مسأله رد آن‌ها مثل موارد دیگر نمی‌تواند در میان باشد، یعنی به‌سادگی با تحلیل تناقضات درون خود آن‌ها مردود انگاشته شوند (به‌علاوه، در این مورد نمی‌توان گفت که رهبری مبارزه با آن همه خطراتی که شهر دربردارد، مقیم شهر است) تو آن‌ها را نه به‌خاطر مفهومشان، بلکه به‌خاطر واقعیت‌های تاریخی که آن مفهوم با آن مطابقت دارد مردود شمرده‌ای. در این صورت چکیده استدلال تو چنین است: برای تمام دیگر واقعیت‌های سیاسی، باید مفاهیم دیگر و تئوری‌های سیاسی دیگری موجود باشد. بنابراین تو ناگزیری به‌تحلیل تطبیقی کوتاه اما مهمی از شرایط تاریخی پردازی. وقتی می‌گویم «ناگزیری» به‌چنین تحلیلی پردازی، منظورم آن نیست که به‌اکراه به‌این کار دست می‌زنی بلکه فقط این است که هدف¹³ ترا به‌دنبال کردن این راه وادار می‌سازد. در حقیقت به‌منظرم این تنها راه ثمربخشی است که می‌توان در پیش گرفت، چه تو با واقعیت تاریخی خطیر و راستینی سر و کار داری.

اما بگذار این موضوع را برای چند لحظه کنار بگذاریم: دوباره به‌آن بر خواهیم گشت.

در این جاست که ملاحظاتم – یا دست کم پرسش‌هایم – آغاز می‌شود.

همین که در نتیجه این نقدهای پیاپی (از جمله نقدهای بسیار پیچیده‌تر اخیر)، میدان خالی شد، تو می‌گویی تنها یک راه وجود دارد و آن هم راه نیروی پارتیزانی است؛ همان است که باید نقش اصلی را ایفا کند؛ حلقه پیونددهنده حیاتی همانست؛ همان است که باید بر آن تأکید شود؛ نیروی چریکی عصاره حزب است و الی آخر. به‌بیان دیگر پیروزی همین که میدان را خالی کردی، فوراً با یک تئوری مثبت؟ جای خالی را پر می‌کنی. جالب‌تر از همه برایم شیوه ارائه و اثبات این تئوری است. در این جا به‌آنچه پیش‌تر ذکرش رفت می‌رسیم: فقدان هرگونه برهان ایجابی.

البته تو واژه «نیروی چریکی» را بیهوده بکار نمی‌بری، که به‌حال خود رها کنی. با این وصف درباره آن‌ها به‌نحوی شگفت‌آور صحبت می‌کنی (در این باره چیزهایی دارم که خواهم گفت) که در پایان کار این احساس خواننده را تغییر نمی‌دهد که اعتبار جنگ چریکی آنقدر فی‌نفسه اثبات نمی‌شود که از طریق اثبات نارسائی همه اشکال دیگر مبارزاتی اثبات می‌گردد. در واقع بیشتر به‌خاطر پذیرش اثر منفی همه اشکال دیگر مبارزه، موقعیت کسب می‌کند، تا به‌خاطر کیفیات مثبت خود. رژی، برآستی وقتی آدم کتابت را می‌خواند (و من آنقدر که اسپانیایی ضعیف اجازه می‌دهد، به‌دقت خوانده‌ام – یعنی دقیق‌تر از معمول) می‌بیند که «راه حل «متن کتابت» از «متن کتابت» منظور دارم) همچون چیزی از غیب¹⁴ ظهور می‌کند. به‌منظر می‌رسد راه حل حاضر آماده و دم‌دستی است که همانا به‌کار بردن آن برای حل جدی‌ترین مسائل نیز – دست کم در اصول و بنابراین در آینده نزدیک – کافی است. از سوی دیگر این راه حل به‌دلیل عدم امکان هر راه دیگری به‌شرایط تاریخی ویژه امریکای لاتین نسبت داده می‌شود...

اعتبار تاریخی این راه حل، در مورد کوبا، تردیدناپذیر است. چرا که موقعیت چریکی به‌آن ترتیب که تو توصیف می‌کنی، دقیقاً در آن جا رویداده است. و انسان به‌وضوح احساس می‌کند که در پس نظرات تو درباره نقش گروه چریکی، تجربه پیروزمندانه انقلاب کوبا نهفته است. اما این احساس فقط تأثیری را تقویت می‌کند که داشتیم توضیح می‌دادم: این که مزیت «راه حل» پیشنهادی تو، نه از جنبه ایجابی (مثبت) بلکه از نقائص و کاستی‌های همه راه‌های دیگر نیرو می‌گیرد (و بنابراین اثبات خصلت سلبی (منفی) آن‌هاست)؛ و این که وجود (تئوریک) خود آن از وزن و اعتبار انقلاب کوبا است که بدبختانه برای ما، همواره در پس پرده و در سایه می‌ماند. همچون گواه و الامقامی که می‌تواند لب بگشاید، اما (بجز چند مورد نقل قول‌هایی از «فیدل» و «چه» یا نمونه‌هایی مثل اعتصاب عمومی) خاموش می‌ماند، یا دست کم در مورد شرایط تاریخی پیروزی خود سکوت می‌کند. باز هم در این جا، به‌خاطر ناآگاهی من از سرگذشت واقعی انقلاب کوبا، این سکوت ممکن است برای من سکوت باشد. می‌تواند سکوتی باشد سرشار از اشارت و تجربه‌هایی برای خوانندگان کوبائی و لاتینی تو؛ اما من در این، تردید دارم حتی وقتی پیشگفتار «رتامار» و اظهاریه‌های «گرانما»¹⁵ی ترا خواندم که تأکید می‌کند انقلاب کوبا هرگز کاملاً مورد بررسی قرار نگرفته و درک نشده است. با توجه به‌همه این‌ها «راه حل» پیشنهادی تو به‌خاطر فقدان هرگونه برهان

مثبت (ایجابی) «پادرها» می‌ماند؛ منظورم فقط برهانی **مفهومی** (113) که مطابق آن مفهوم تناقضی در خود ندارد) نیست، بلکه برهانی مبتنی بر **تحلیل تاریخی** در عمق است.

دو راه وجود دارد که مایلیم بدان وسیله تو را به احساس این فضای خالی نزدیکتر کنم.

نخستین راه، آن راهی را در نظر دارم که تو طی آن از گروه چریکی سخن می‌رانی و آن را به نحوی حیرت‌انگیز توجیه می‌کنی. واضح است که برای تو فقط یک **مفهوم** از گروه چریکی وجود دارد؛ یا به بیان دیگر، اگر بتوانیم چنین بگویم، یک مفهوم «ناب» با کیفیت غریب «خودکفائی» به بیان دیگر (114) اصل (114) تمام تحولات را در درون خود دارد، (۲) خود تناقضات خود را حل می‌کند. مانند همه مفاهیم «ناب» بقای این مفهوم نیز فقط در تضاد با «مفهوم متقابل» است که تجسم همه ناخالصی‌های عکس قضیه باشد. مفهوم «ناب» مبارزه در کوه‌هاست؛ مفهوم «غیر ناب» [یا «ناخالص»] زندگی در شهرها، با همه عواقب سیاسی کلاسیک‌اش (حزب سیاسی شهری، سائترالیسم دموکراتیک، کنگره‌ها، مباحثات، فرقه‌گرایی، ستیزه‌ها، در دسر ایجاد جبهه‌های واحد جور و اجور، اعزام هیئت‌های نمایندگی و ارسال پیام به کشورهای دیگر و الی آخر). سختی‌ها و خطرات وحشت‌انگیز زندگی چریکی در کوهستان‌ها، احساس برادری آن‌ها در پیکارها، هر چقدر هم انسان را تحت تأثیر قرار دهد، قبول ندارم رژی عزیز، که همه این‌ها بتواند چنان که تو می‌گوئی **مستقیماً جایگزین** آن همه صفات سیاسی شود. نیروی ساده و ناب مبارزه مشترک «برای بقا» در بیست و چهار ساعت شبانه‌روز به برادری رزمی چریک مفهوم سیاسی نمی‌دهد. این که بدین نحو به این تجربه می‌رسند واضح و ضروری است. اما آنچه تجربه می‌کنند ناشی از چیزی است که ورای جمع شدن آن‌ها در محلی خطرناک است که هر ساعت و در حقیقت هر لحظه‌اش مبارزه‌ی است. دست کم این که از علی تاریخی و عینی که آن‌ها را در آن موقعیت **یک جا جمع کرده** ناشی می‌شود. به همین روال، تو هم چنان از نقش تعیین‌کننده «فیزیکی» (یا «بیولوژیک»)، «انعکاس‌های جدید» و «وضعیت ذهنی جدید» سخن می‌رانی. تو می‌گوئی منظره یگانگی ناشی از برادری رزمی، در هم‌آمیزی سرخپوستان و شهروندانی که حتی زبان یکدیگر را نمی‌فهمند و بالاتر از همه منظره «اختلاط» طبقه کارگر و دهقانان در مبارزه نظامی مشترک، چه تکان‌دهنده است. آن چه را که به عنوان اثر کلی شرایط زیست کاملاً متفاوت از شرایط زیست شهری (در شهر برای تهیه گوشت، رفتن تا قصابی و برای تهیه دارو رفتن تا داروخانه کافیت) نشان می‌دهی - همه را **مستقیماً به مفهوم گروه چریکی که قادر به پاسخ‌گویی** به همه این‌هاست نسبت می‌دهی اما این آثار (یا معلولها) گرچه به شرایط زیست کسانی که در کوه‌ها می‌جنگند ارتباط دارد، لکن خود معلول **شرایط عام‌تر دیگری** است - دقیقاً همان شرایطی که تولد نیروی چریکی و بالاتر از آن، بقا، رشد و پیروزی نهایی‌اش را ممکن می‌سازد. به بیان دیگر آن **شرایط تاریخی** که کشوری را برای ایجاد نیروی چریکی و حمایت از آن تا لحظه پیروزی آماده می‌سازد.

می‌توانستم همین نکته را به طرق گوناگون دیگری نیز توضیح دهم. نخست می‌توانستم بگویم که برادری در میان رزمندگان در بدترین جنگ‌ها (باربوس Barbusse یکی از اولین کسانی است که این را در جنگ جهانی نشان داده است) **به خودی خود** برای نیل به این آثار سیاسی کافی نیست. (در حقیقت، خودت دو پهلوی بودن و ابهام احتمالی این اثرات را اذعان داری) وقتی که از گروه‌های چریکی سخن می‌گوئی که می‌توانند به منظور مقاصد پلید سیاسی مورد استفاده قرار گیرند و یا از گروه‌هایی حرف می‌زنی که در اوضاع و احوال خاصی احساس اولیه خود را که به خاطرش می‌جنگیدند از دست می‌دهند: **همین اوضاع و احوال خاص** هستند که عوامل تعیین‌کننده‌اند و همانست که باید برای کشف قانون واریاسیون (115) مورد تجزیه و تحلیل قرار داد یعنی این که مشخص کرد برای گروه‌های چریک چه چیز عادی و بهنجار و چه چیز بیمارگونه (116) است. به هر حال، ترجیح می‌دهم اصطلاحات انتزاعی‌تری به کار ببرم تا در تو مؤثرتر باشد. باید بگویم تا آنجا که مفهوم نیروی چریکی (و آثار آن) را **مستقل از شرایط تاریخی-نی** که نیروی چریک در آن وجود دارد - مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهی، تحلیل تو از مفهوم نیروی چریکی **تحلیلی انتزاعی** است. خون سرد باش: می‌دانم که این گفته ممکن است اغراق‌آمیز به نظر رسد ولی باید بگویم که بار زیادی را به دوش **شرایط زیست نیروی چریکی** می‌گذاری، شرایطی که بدبختانه از زندگی و مبارزه در کوهستان‌ها جدائی‌ناپذیر است: این‌ها نه شرایط تاریخی بلکه **شرایط طبیعی**‌اند. در تحلیل از شرایط اولیه مفهوم نیروی چریکی، تو تمایل داری کمی فوئرباخ‌وار رفتار کنی: (mutatis mutandis) **به طبیعت** نیروی تاریخی می‌دهی. قطعاً این چیزی نیست که در اصل منظور نظرت بوده، اما با خواندن کتابت **به ناگزیر** این احساس به انسان دست می‌دهد. حال که کتابت را خوانده‌ام، باید اذعان کنم که از یادآوری گاه به گاه نقد عالی‌ات از تروتسکیست‌ها، که به دور از تاریخ واقعی در دنیای متافیزیک بسر می‌برند، در خود احساس طنز و ریشخند می‌یابم. تحلیل‌های تو از مفهوم نیروی چریکی و مفهوم متقابل آن (یعنی شرایط زیست شهری و آثار سیاسی مترتب بر آن) هم‌چنان برای خواننده در وسط زمین و آسمان معلق می‌ماند؛ آن‌ها

همچون جوهرهائی هستند آنقدر مستقل از همه شرایط مادی تاریخ واقعی، که می‌توانند استنتاج‌های نظری و نتایج عملی مختص به‌خود را ایجاد نمایند.

اما با این وصف، شرایط تاریخی مشخص در تحلیل‌های به‌کلی غایب نیست. واضح است که، حتی در همان شیوه‌ئی که مفهوم نیروی چریکی را مطرح می‌کنی، یعنی واقعیت‌های تاریخ جنگ‌های **توده‌ئی** – که مورد تحلیل قرار می‌دهی تا فقط به‌این عنوان که «با شرایط امریکای لاتین مطابقت ندارد» مردود بشمری – استدلال‌های نقش عمده‌ئی دارند و وادارت می‌سازند تا نشان دهی که شرایط مختص امریکای لاتین کدامند. باری، وقتی به‌جائی می‌رسی که شاید قبول کنی **نقطه مطلقاً تعیین‌کننده‌ئی** است، استدلال‌های دیگر به‌قدر کفایت خوب نیستند. بگذار مثالی بزنم. بارها گفته‌ئی که تجربیات ویتنام و چین را نمی‌توان در امریکای لاتین به‌کار برد، زیرا تراکم جمعیت آن بسیار کم است: یک انقلابی نمی‌تواند «مانند ماهی در آب در میان مردم باشد». در این‌جا دوباره، به‌نظر می‌رسد که طبیعت (در این مورد جمعیت‌شناسی) را به‌جای تاریخ به‌کار گرفته‌ای. نمی‌گویم استدلال تو اصلاً قوت و اعتبار ندارد، ولی واضح است که نمی‌تواند چیزی بیش از **ذکر** شرایط تاریخی باشد. دریافت ما از مارکس، آنست که توزیع جمعیت یک معلول است نه علت. از سوی دیگر، آنچه درباره شرایط پیدایش احزاب کمونیستی می‌گویی و این شرایط هنوز هم تعیین‌کننده شیوه‌های مبارزه- و ناکامی – وجود آن‌هاست به‌نحو چشم‌گیری قانع‌کننده‌تر است، زیرا که کاملاً به‌تاریخ مربوط می‌شود. با این وصف حتی در این‌جا نیز تحلیل تو، اندکی فراتر از یک طرح کلی می‌رود و در هر حال در حد تحلیلی صرفاً **سیاسی** می‌ماند؛ و به‌علاوه تا آن‌جا سیاسی است که به‌وجود آن احزاب ربط می‌یابد – در حالی که سیاست چیزی است بسیار گسترده‌تر از احزاب سیاسی. در کتاب تو خواننده بیهوده به‌دنبال یک تحلیل یا طرحی کلی از یک تحلیل و یا حتی اشاره‌ئی به‌لزم محض یک تحلیل می‌گردد که به‌**زرفای** امور دست یابد و با آن واقعیتی سر و کار داشته باشد که به‌قول لنین سیاست تنها «**چکیده‌ئی** از آن است: یعنی شرایط اقتصادی. در جائی به‌**ضرورت** تحلیل از ترکیب خاص شیوه‌های تولیدی که در امریکای لاتین یافت می‌شود اشاره‌ئی کرده‌ای؛ اما بدبختانه همان‌جا متوقف شده‌ای. باعث تأسف است، برای این که نقطه مطلقاً تعیین‌کننده همان‌جاست. تنها تحلیل آن ترکیبات ویژه است که عملاً ما را به‌فهم این مطلب قادر می‌سازد که چرا مبارزه طبقاتی در امریکای لاتین به‌اشکال خاصی روی می‌آورد، که به‌طور سنتی آن اشکال را به‌خود گرفته است. هرچند این مطلب به‌خصوص در مورد پدیده کلاسیک تسخیر نظامی حکومت، کودتا، **golpe**، صادق است، لکن تاریخ بی‌نظیر احزاب کارگری و مبارزات اتحادیه‌های کارگری و دانشجویی را نیز در خود دارد. کافی نیست فقط بگوئیم شرایط متفاوتند و این تفاوت را به‌نحو **منفی** یعنی به‌عنوان عدم حضور شرایط مسلط در فلان یا بهمان کشور (روسیه، چین، ویتنام) مورد ارزیابی قرار دهیم. تو باید از این مقایسه‌های صرفاً **منفی** (سلبی) پا فراتر گذاشته به‌تحلیل مثبت) ایجابی) شرایط ویژه امریکای لاتین روی آوری. از آن مهم‌تر تو باید با تمام قوا از **بیماری ایدئولوژیک** سنت سیاسی امریکای لاتین اجتناب ورزی، یعنی از این خطا که همه‌چیز را صرفاً و فقط **موضوع سیاست** می‌داند. همان «بیماری کودتاکانه»ئی که امریکای لاتین هنوز از آن فارغ نشده است: یعنی **سیاست‌گرانی** ¹¹⁷. اگر منظورت را درست فهمیده باشم، انتقاد تو از رفتار «شهری» و «بین‌المللی» احزاب سیاسی سنتی دقیقاً متوجه آثار همان **بیماری کودتاکانه** است. تو این آثار را به‌یک مفهوم متقابل اساسی نسبت می‌دهی: شرایط زیست «شهری» (در شهرهائی که در اثر حضور بورژوازی کمپرادور وابسته به‌اقتصاد امپریالیستی ایالات متحده، مصنوعاً تا «تا حد انفجار متورم شده است»). چیزی مانند «شرایط زیست شهری» به‌طور عام، وجود ندارد: شهرهای خاص و شهرهائی که مهر و نشان تاریخ بر آن‌ها خورده ¹¹⁸ وجود دارند و شرایط زندگی در این شهرها با روابط طبقاتی ملی و بین‌المللی مطابقت دارد. با این وصف فقط چند کلمه سردستی درباره این شرایط طبقاتی گفته‌ئی و اگر درست خاطر می‌ماند، حتی تقریباً این وسوسه را داشتی که بین شهر و کوه یک مرز طبقاتی مشاهده کنی. تعهد یک تحلیل مارکسیستی از شهرهای غول‌آسای امریکای لاتین و مشاهده این امر که ساخت طبقاتی مبتنی بر واقعیت ویژه اقتصادی این شهرها، از طریق «شرایط زیست» این شهرهای **خاص** نه هر شهر، نه شهر به‌طور عام (**چه اثراتی** بر اشکال سنتی مبارزه سیاسی و اتحادیه‌ئی اعمال می‌کند، کاری است **ثمربخش** و پرارزش. این تحلیل باید سنت **کودتا** به‌پشتیبانی ارتش، و برخی احزاب حتی احزاب کمونیست را در برگیرد که امیدوارند از این کودتاها به‌نمان و نوائی برسند. واکنش سیاسی فیدل در این باب، فوق‌العاده معتبر و ژرف است: وی به **کودتاها**ی نظامی اعتقادی نداشت و می‌توان تمام تاریخ برخوردهای ارتش شورشی با نیروهای منظم دولتی را با این دید مطلقاً درست تبیین کرد. تو در کتابت به‌این نکته اشاره می‌کنی، اما نظر فیدل را چنان ارائه می‌دهی که انگار نوعی پیامد و نتیجه جنگ چریکی است. من خود معتقدم که غریزه و هوش سیاسی فیدل [در این محدوده] بسی فراتر می‌رود. این استنباط بسیار دقیق مدیون **طبیعت** جنگ چریکی نبود. بلکه به‌ذات رابطه تاریخی بین نیروهای مسلح و قدرت

سیاسی در کوبا مربوط می‌شد. و این رابطه تنها در متن یک تحلیل از موقعیت طبقاتی در کوبا، به‌ویژه در شهرهای آن قابل درک است.

در مورد کوبا و فیدل مایلم همان نکات پیش‌گفته را صادق بدانم. «رتامار» می‌گوید، تو نخستین کسی هستی که به اسناد و مدارک اصلی تاریخ انقلاب کوبا دسترسی داشته‌ای. اما در کتابت تنها نشانه‌های ناچیزی از این اسناد به چشم می‌خورد (به‌خصوص قسمت‌هایی از نامه‌های فیدل) و آن چه تو نقل می‌کنی (با چند استثنا) تنها از روش‌هایی خبر می‌دهد که فیدل در اقدام به‌جنگ چریکی با آن مواجه بود. ما در انتظار چیز دیگری بودیم و اگر قرار باشد به‌کنه چیزی که به‌درستی متذکر شدی پی ببریم، یعنی به‌حالت بی‌سابقه و چشم‌گیر مردم و شرایطی که در انقلاب کوبا نقش داشت، به‌چیز متفاوتی نیازمندیم. درست در همین نقطه است که باید امیدوار بود در نهایت امر تحلیل‌هایت را اصلاح کنی. نخستین تحلیل‌هایی که شرایطی را مطرح می‌کند که نه تنها اقدام فیدل به‌شورش و انقلاب، بلکه نشو و نما و موفقیت آن را نیز ممکن ساخت. تحلیل آرنو (Arnault) در ردیف این تحلیل‌هاست، که گرچه به‌آن اشاره‌ی کردی، اما صرفاً از اهمیت آن و عدم موافقت با آن سخن گفته‌ی. در حالی که کتابی است مهم و تو نمی‌توانی فقط کلاهت را برداری و از کنارش بگذری و اعلام کنی موافق نیستم. باید وارد جزئیات می‌شدی و حرفت را اثبات می‌کردی. به‌علاوه، اعلام یک امر، که اثبات نیست. من شخصاً، حتی با همان چند سندی که تو در اختیارمان قرار دادی (و آن‌چه عمدتاً مورد توجه من است، طرز تلقی «چه» نسبت به (۱) اعتصاب عمومی (۲) کودتاها (نظامی) مجاب شده‌ام که هنوز چیزهای مهم بسیاری است که باید کشف شود. اما این فقط از تحلیلی جدی، دقیق و سیستماتیک برمی‌آید؛ نه تنها شرایط تاریخی ویژه کوبا و انقلاب آن، بلکه باید شیوه‌ی که کاسترو عملیات نظامی را هدایت و عمل سیاسی را رهبری کرد نیز مورد بررسی و آزمایش قرار گیرد. من از دو سرنخی که خود به‌دست دادی (طرز تلقی فیدل نسبت به اعتصاب عمومی و نسبت به ارتش منظم) در این باره مطلقاً مطمئنم. من کلمه به‌کلمه گفته‌ ترا می‌گیرم: بله، هر تصمیم به‌ظاهر صرفاً نظامی مقصود و محتوایی سیاسی دارد. آن مقصود و آن محتوی، باید از پس نمای صرفاً «فنی» تصمیمات نظامی به‌درآید و آشکار شود. اما این تنها در صورت این کشف میسر می‌شود که چه چیزی به‌تصمیم‌ظاهر نظامی خاصی، مقصودی عمیقاً سیاسی می‌دهد: یعنی شرایط اقتصادی-سیاسی موقعیت اجتماعی کوبای آن زمان.

فقط براساس این‌گونه هم‌بستگی شرایط اقتصادی-سیاسی و اعمال نظامی-سیاسی (از جمله اشکال سازماندهی مبارزه و سیاسی مسلحانه) است که می‌توانیم:

۱- دقیقاً مشخص کنیم چه چیزی ویژه تجربه کوبا است.

۲- در کنار آن مشخص کنیم چه چیزی موقعیت کشورهای امریکای لاتین بطور اعم و این یا آن کشور را به‌طور اخص تشکیل می‌دهد.

۳- امتیاز این یا آن شکل سازماندهی و مبارزه، و لزوم پیشنهاد، تحمیل و گسترش آنرا تعیین کنیم.

به‌خوبی مطلعم که اوضاع و احوال غالباً چنان است که از انجام این مهم در آرامش و فراغ بال ممانعت می‌کند. مبارزه، نیازهای مبرمی پیش رو می‌گذارد. اما چنان که می‌دانی گاه می‌شود که مدتی عقب‌نشینی بررسی اوضاع از لحاظ سیاسی میسر می‌شود، همه چیز به‌کار تئوریک انجام شده در آن زمان بستگی دارد. مارکس و لنین در این مورد نخستین سرمشق‌های ما را به‌دست داده‌اند و چه بسا که خود «چه» اکنون از سرمشق آنان پیروی می‌کند¹¹. زمانی از مبارزه که بدین گونه سپری شود، ممکن است که در نهایت صرفه‌جویی در زمان باشد، حتی برای خود مبارزه. تردیدی ندارم که تو، چه از لحاظ آموزش و دانش و چه از جنبه توانایی فکری، در موقعیتی هستی که در انجام این کار واجب، یاری کنی.

بگذار، یک بار دیگر بگویم، که ممکن است تزه‌ای تو درست باشند. تمام حرفم این است که حتی در آن «تصویرهای کوتاهی» که تو نشان می‌دهی، تزه‌ایت به‌نحوی مثبت (ایجابی) اثبات نشده‌اند. این برهان ایجابی (مثبت) هنوز باید انجام پذیرد. و اشتباه نکن: برهان ایجابی با فصاحت و بلاغت فرق دارد. مسأله این نیست که پس از مردود شمردن یک روی سکه، روی دیگر را صرفاً نشان دهی، بلکه باید شرایط تعیین‌کننده، مطلقاً تعیین‌کننده تاریخی که در کتاب تو عملاً حضور ندارد، یک بیک مورد بررسی و مذاقه قرار گیرد. [برهان ایجابی] قبول این ریسک را نیز با خود دارد که ممکن است پس از انجام کار، انسان خود را به‌اصلاح و جرح و تعدیل برخی نتیجه‌گیری‌ها ناگزیر ببیند. من این را وظیفه‌ی برای تمامی روشنفکران کارگری و انقلابی می‌دانم. مردم سلاح پاسداری و بسط گسترش دانش علمی را به‌آن‌ها سپرده‌اند. آن‌ها باید این رسالت را با

نهایت دقت و توجه و به پیروی از خود مارکس انجام دهند که معتقد بود برای مبارزات جنبش کارگری و آنهایی که به این مبارزات مبادرت می‌ورزند، هیچ چیز از دانش هرچه عمیق‌تر و دقیق‌تر، پراهمیت‌تر نیست. وی زندگی خود را وقف این اعتقاد کرد.

ترجمه هادی لنگرودی

پاورقی‌ها

1. [Reflexes](#)

2. [Positive](#)

3. [Negative demonstration](#)

4. [Spontaneist](#) دنباله‌رو جریان‌ات خودبخودی

5. [Convergent](#) متوجه به نقطه‌ای واحد – متقارب

6. [Proposition](#)

7. [Workerism](#)

8. [A historicism](#)

9. [Object](#) شاید در این‌جا محمول منظور باشد

10. [deus ex machina](#)

11. [Retamar](#)

12. [Granma](#)

13. [Conceptual](#)

14. [Principle](#)

15. [Variation](#) در زیست‌شناسی طبق این اصل معلوم می‌کنند که کدام صفت نوعی و عادی است و کدام یک غیرعادی و بیمارگونه است.

16. [Pathological](#)

17. [Poloticism](#)

18. [Historically determined](#) تاریحاً تعیین شده

19. به‌زمان نگارش این نامه توجه شود.

20.